

قاعدہ

« اقرار العقلاء »



مبدا محمد حسن مرهشی

قاعدہ اقرار یکی از قواعد معروف بین فقهاء است. «در این بحث قاعدہ مذکور را از نظر مدارک قاعدہ، الفاظ حدیث اقرار، اشکال اقرار و برخی مسائل مربوط به آن مورد بررسی قرار میدهیم.

مدارک قاعدہ

مقصود از مدارک قاعدہ دلائلی هستند که بر اعتبار و حجیت اقرار دلالت دارند این ادله عبارتند از:

۱-۱ - اتفاق عقلا

تمامی ملتها بر نفوذ اقرار هر عاقلی علیه خودش متفقند و اقراری را که مقرر عاقل علیه خویش می کند طریقی میدانند که مثبت « مقربه » است. زیرا عاقلی که میداند اقرارش علیه خودش میباشد به ضرر خویش اقرار نمی نماید. اما اگر دیده شد که شخصی به ضرر خود اقرار کرده * تنظیم و انتشار نخستین این متن توسط اداره کل آموزش دادگستری صورت گرفته است.

است ، معلوم میشود که میخواهد به بیان واقع بپردازد . مثلاً اگر مالی در دست داشت و اقرار کرد که این مال از آن دیگری است باید گفت که وی براساس یک سلسله انگیزه عقیدتی و یا جهاتی دیگر به این اقرار پرداخته است . البته گاهی مقرر علیه خود اقرار می کند و در عین حال توجه دارد که خلاف میگوید اما این قسم اقرار کمتر اتفاق می افتد .

اگر کلیه اقرارها به منظور بیان واقع و حقیقت بودند ، اقرار موجب علم میشد ، لکن چون از خارج معلوم است که گاهی مقرر نمی خواهد حقیقت گوئی کند و احتمال مذکور نیز در هر اقراری وجود دارد از این رو اقرار جزء ادله علمی به حساب نمی آید ، بلکه اماره ظنی برای کشف از واقع است و به همین سبب است که عقلاء بنا بر حجیت آن گذاشته اند . این مطب از مضمون کلام امام صادق (ع) در مرسله عطار نیز مستفاد میگردد ، که می فرماید : « المؤمن اصدق علی نفسه من سبعین مؤمن علیه » بهمین جهت در تمام ملل و نحل و کلیه اقطار و اصبار و در جمیع اعصار ، قضات و حکام اعتراف جانی و سارق و قاتل را به انجام جرم از قویترین مدارک صدور بزه از سوی آنها میدانند و براین پایه ایشان را مجازات می کنند . شارع اسلام نیز این طریقه را ردع نفرموده ، بلکه آنرا امضاء کرده است .

۱-۲- اجماع کفایه علمای اسلام

همه علمای اسلام در حجیت اقرار خلاف نکرده و آنرا برای ثبات مقر به (شی مورد اقرار) کافی دانسته اند . بدیهی است که این اجماع و اتفاق ، اجماع و اتفاق تبعیدی نیسباید ، زیرا اجماع هنگامی تبعیدی است ، که مدرک آن معلوم نباشد ، اما اگر مدرک آن معلوم باشد ، چنین اجماعی را اجماع مدرکی میگویند و آنرا معتبر و حجت میدانند .

۱-۳- اخبار

الف- اقرار العقلاء علی انفسهم جایز

ب- قولوا الحق ولو علی انفسکم : حق بگوئید اگر چه به ضرر شما باشد .
ج- المؤمن اصدق علی نفسه من سبعین مؤمن : مؤمن بر ضرر خودش از هفتاد مؤمن راستگوتر است .

د- لا اقبل شهادة الفاسق الاعلی نفسه ، شهادت فاسق را جز به ضرر خودش نمیپذیرم .

۱-۴- آیات

الف- عاقررتم و اخذتم علی ذلک اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من

(۱) برای روشن شدن این مسأله میتوان به کتاب قصاص و حدود و دیات و دیگر کتب حدیث که علماء عامه و خاصه تألیف کرده اند ، مراجعه کرد .

الناهدین^۱

ب - و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا^۲

گرچه دلالت هر یک از آیات و روایات مذکوره ، بر حجیت اقرار ، مورد بحث و نقد قرار گرفته است ، اما از مجموع آنها میتوان حجیت اقرار را اثبات کرد . باری دلیل عمده ای که مشهور به آن استناد کرده و فریقین آنرا از رسول خدا (ص) نقل نموده اند ، حدیث اول است که میفرماید : اقرار العقلاء علی انفسهم جایز .

۲

بحث در الفاظ حدیث اقرار

- ۲-۱- اقرار در لغت و متفاهم عرف عبارت است از « جعل الشی ذاقرار و ثبات » : چیزی را صاحب قرار و ثبات گرداندن : وقتی گفته میشود : اقره علی شغلہ ، یعنی وی را به شغل و کسبش ثابت گرداند .
- ۲-۲- کلمه « علی » که در حدیث آمده است در معنی ضرر استعمال شده است . گفته میشود « انت لنا وعلینا » تو بنفع ما و یا به ضرر ما هستی .
- ۲-۳- کلمه جایز که در حدیث آمده است به معنای نافذ است .
- ۲-۴- از ظرف « علی انفسهم » آنچه متبادر به ذهن میشود این است که متعلق به کلمه اقرار است و قرینه است بر اینکه پس از کلمه جایز « علی انفسهم » دیگری مقدر میباشد . و در اصل ، تقدیر کلام چنین است که : « اقرار العقلاء علی انفسهم جائز علی انفسهم » چون ظاهر کلام این است که رسول خدا (ص) خواسته است بفرماید : « هرگاه اقرار عقلا » به ضررشان باشد ، آن اقرار فقط در حق آنها نافذ است .

۳

اقرار به ضرر و اقرار به نفع

اگر شخصی اقراری کند که از جهتی به نفع و از جهت دیگری به ضرر وی باشد ، این اقرار از جهت اول نافذ نیست . مثلا اگر اقرار کند این پسر ، فرزند من است

(۱) آل عمران ، آیه ۸۱

(۲) سوره توبه ، آیه ۱۰۴

یا این زن همسر من است، هر چند این اقرار از جهتی به ضرر اوست، یعنی نفقه آنها را بر عهده وی قرار میدهد و در نتیجه از این جهت اقرارش نافذ است اما از جهت دیگر که به نفع اوست (اگر بمیرند وارث آنها میشود) اقرار مذکور نافذ نیست، و بنابراین ارث نمیرد. ممکن است اشکال کنند و بگویند وقتی شارع اقرار کسی را نافذ بداند، قهراً کلیه لوازم اقرار بر آن مترتب میشود، خواه لزوم مذکور به ضرر مقرر باشد یا به نفع وی. در پاسخ میگوییم این اشکال هنگامی درست است که ظرف، «علی انفسهم» فقط متعلق به اقرار باشد. اما اگر بگوییم «علی انفسهم» دیگری هم در تقدیر است که متعلق به «جائز» است آنگاه اشکال درست نخواهد بود و ظاهر از حدیث نیز همین معنی را میرساند. همچنین ممکن است سؤال شود که آیا پس از حکم شارع به ثبوت «مقرر به» میتوان با اقرار میان آن و لوازمش تفکیک کرد؟ پاسخ آنست که این امر مانعی ندارد زیرا ثبوت بر دو گونه است: یکی ثبوت واقعی تکوینی، دیگری ثبوت تعبدی.

در ثبوت واقعی تکوینی، تفکیک بین ثبوت شیئی و لوازم آن معقول نیست، اما اگر ثبوت، ثبوت تعبدی باشد تفکیک آنها از یکدیگر مانعی ندارد و در مانحن فیه چنین است و در فقه موارد مشابه دیگری هم هست مانند: قاعده تجاوز. بر این اساس فقهاء معتقدند که اگر کسی اقرار کند که با زنی زنا کرده است، اقرار وی در حق خودش نافذ است اما در حق آن زن نافذ نیست، هر چند که زنا با دو نفر مستحقق میشود. علت این مطلب آنست که اقرار هر کس به ضرر خودش نافذ است اما در حق دیگری نافذ نیست و تفکیک در لوازم، در تعبدیات، مانعی ندارد و نیز اگر کسی اقرار به پداری و یا برادری کسی کند، و آن دیگری انکار نماید، اقرار مذکور تنها در حق شخص مقرر نافذ است، و در حق منکر نافذ نیست. در همین زمینه ممکن است گفته شود که فقهاء، اقرار را اماره میدانند و در امارات لوازم باید اثبات شوند و تفکیک بین آنها صحیح نیست ولی میگوییم که اماره بودن اقرار مطلق نیست، بلکه اختصاص به موردی دارد که به ضرر مقرر باشد.

کوتاه سخن آنکه اقرار دو جنبه دارد:

- ۱- آنکه فقط به ضرر مقرر باشد.

- ۲- آنکه هم به ضرر مقرر و هم به ضرر دیگری باشد.

صورت دوم نیز بر دو گونه است:

الف - آنکه مقر به (شیئی مورد اقرار) نسبت به مقرر و غیر مقرر قابل تفکیک باشد مانند آنکه شخص اقرار کند خانه را به زید فروخته و خانه بین مقرر و دیگری مشترک باشد؛ در این (۱) متلاً گفته میشود اگر در اثنای خواندن نماز، نمازگزار شک کند که آیا نماز ظهر را خوانده است یا نه؟ میتواند به قاعده تجاوز تسک نماید و بگوید: قاعده تجاوز اقتضای میکند که شرط نماز عصر، یعنی خواندن نماز ظهر قبل از آن، متحقق شده باشد. اما پس از آنکه از نماز عصر فارغ شد باید نماز ظهر را بجای آورد.

صورت بدیهی است که اقرار مقر نسبت به حصه‌اش نافذ است اما نسبت به سهم شریکش مؤثر و نافذ نمیباشد.

ب - آنکه مقربه امر مشترک غیرقابل تفکیک نسبت به مقر و غیر مقر باشد، مانند اینکه شخص اقرار به فرزندی کسی نماید. در این حال فرزندی امری نیست که مقوم بطرف واحد باشد، بلکه از مقوله اضافه است و مقوم به پدری و پسری است. این قسم از اقرار محل بحث و گفتگوهای فقهاء واقع شده است و اشکال کرده‌اند که چگونه میتوان میان دو امر تفکیک کرد و گفت: اگر کسی بگوید من فرزند زید هستم احکام فرزندی بر وی مترتب میگردد، لکن احکام پدر بودن زید بر وی مترتب نمیشود. پاسخ اشکال مذکور را چنین داده‌اند که: گرچه تکویناً نمیتوان بین فرزند بودن و پدر بودن تفکیک کرد، اما از نظر مقام تشریح این دو قابل تفکیک اند. بعبارت دیگر این دو ثبوتاً قابل تفکیک نیستند، اما اثباتاً قابل تفکیک میباشند.

۴

اشکال اقرار

در خصوص اقرار با اشکال مختلفی برخورد می‌کنیم که نافذ بودن یا عدم تأثیر آن باید مورد بررسی قرار گیرد. در این زمینه اقرار نمکن است قولی یا فعلی، وجودی یا عدمی، منجز یا معلق، باشد و نیز از لحاظ تعیین یا عدم تعیین مقربه و مقرله، باید به بررسی اقرار به مجهول و اقرار برای مجهول، پرداخت.

۱- ۴ اقرار قولی و فعلی

اقرار علاوه بر اقرار قولی شامل اقرار غیر قولی هم هست. توضیح آنکه گاه مقر میگوید من مبلغ یک میلیون ریال به زید بدهکارم؛ اقرار مذکور را اقرار قولی می‌نامند. لکن گاهی حاکم از شخص سبب پرسد آیا شما مبلغ یک میلیون ریال به زید بدهکار هستید؟ و وی در پاسخ حاکم با اشاره و حرکت سر یا بدن به این بدهکاری اقرار می‌کند. دلیل بر این مدعی آنست که اقرار در لغت عبارت است از: «جعل الشیء ذا اقرار» یعنی شیء را ثابت گردانیدن، و ثابت گردانیدن شیء نیز هم با قول و لفظ متحقق میشود و هم با اشاره و فعل، تنها تفاوتی که لفظ با فعل دارد اینست که اقرار لفظی خواه صریح باشد و یا ظاهر، حجت است، اما اقرار فعلی باید صریح باشد. علت این امر آنست که اقرار لفظی مشمول دلیل اصالة الفهوه است، اما اقرار فعلی چنین نیست (هر چند این تفصیل احتیاج به دقت و تأمل بیشتری دارد).

اقرار فعلی مطلق حجت است، خواه مقر توانائی و قدرت بر اقرار لفظی داشته باشد یا نه

کتابت نیز هنگامی در حکم اقرار فعلی است که صریح در اقرار باشد بطوریکه بهیچوجه قابل شک و تردید نباشد .

نظر به اینکه اقرار عبارت است از اخبار به ثبوت مال یا حق ، خواه حق الله باشد و یا حق الناس و خواه اقرار به ثبوت امری باشد که مال ، یا حقی را به دنبال داشته باشد یا نه و به کتابت ثابت شود ، یا بغیر آن ، در تمامی موارد ، مقرر محکوم باقرار خود می باشد ، و طبق قاعده اقرار با او رفتار میشود . مرحوم محقق صاحب جواهر ، پس از بیان نظرات فتهاء در باره تعریف اقرار ، چنین میفرماید :

« شاید بهتر آن باشد که تعریف اقرار را به نظر عرف موکول کنیم و در مفهوم و مصداقش به آنها مراجعه نمائیم » .

از این گفتار بخوبی پیداست که اگر عرف از کتابت اقرار را بفهمد و آنرا مصداق اقرار بداند ، کتابت مندرج در اقرار میشود .

۲-۴ اقرار وجودی و عدسی

اقرار شامل امور وجودی و عدسی میگردد . گاه مقرر میگوید ، من به زید بدهکارم ، این اقرار ، اقرار وجودی خوانده میشود و گاه شخصی میگوید من به زید بدهکارم ، اما زید در مقابل میگوید که وی به من بدهکار نیست . به این اقرار (که وی به من بدهکار نیست) اقرار عدسی میگویند . دلالتی که برحقیقت اقرار اقامه شده است شامل هر دو قسم میگردد بنابراین اگر مقرر پس از نفی بدهکاری مقرر بخواهد انکار نماید و بگوید وی به من بدهکار است ، این انکار با اقرار سابق سازگار نیست و از وی پذیرفته نمیشود .

۳-۴ اقرار منجز و اقرار معلق

اقرار بر دو گونه است : اقرار منجز و اقرار معلق
الف- اقرار منجز ، اقراری است که معلق بر شرطی و یا صفتی نباشد مانند آنکه مقرر بگوید من یک میلیون ریال به زید بدهکارم . اقرار منجز بدون اشکال مورد تسالم اصحاب و اتفاق علمای اعلام است و مقصود از قاعده اقرار نیز همین نوع از اقرار میباشد .

ب- اقرار معلق ، بدینصورت است که مثلاً شخص اقرار می کند که اگر زید از سفر مراجعت کرد ، من یک میلیون ریال به شما بدهکارم . این اقرار صحیح نیست و عقلاً و شرعاً اعتباری ندارد . تعلیق ممکن است بر امر مشکوکی باشد مانند بدهکاری در صورت آمدن زید از سفر و یا بر امری مقطوع باشد مانند مدیون بودن به شرط طالع شدن آفتاب . دلیل بر عدم اعتبار اقرار معلق آنستکه با توجه به تعریف اقرار که عبارت است از اخبار

جزئی و قطعی به ثبوت شی بر ذمه ! ، ثبوت شئی بطور فعلی با سعلق بودنش بر ثبوت امری دیگر سازگار نیست ، بنابراین حقیقت و ماهیت اقرار با تعلیق مغایرت دارد .

۴- اقرار به مجهول

اقرار گاهی به شئی معینی تعلق میگیرد ، بدین معنی که مقر میگوید : این کتاب از آن زید است و گاهی نیز به شئی غیر معین تعلق میگیرد ، باین معنی که مقر میگوید : این کتاب و یا آن کتاب مال زید است . اقرار دوم را اقرار به مجهول میگویند . در اقرار به مجهول از مقر میخواهند که مجهول را معلوم گرداند ، یعنی بگوید کدامیک از دو کتاب مال زید است . چنانچه مقر یکی از آنها را معین ساخت و مقرله پذیرفت ، همان کتاب به مقرله مسترد میشود . اما اگر مقرله نپذیرفت و گفت این کتاب مال من نیست ، آنرا به مقرله نمی دهند ، زیرا مقرله آنرا از خود نمیداند ، در این صورت میتواند مقر را در این معنی سوگند دهد که کتاب دیگر از آن مقرله نیست . چنانچه مقر چنین سوگندی یاد کند برای مقر منع بگیرد صادر میشود و وی از دعوائی که علیه اش مطرح شده است فارغ میگردد و عین مقربه نیز مجهول المالک میشود ، آنگاه حاکم مخیر است بین اینکه آنرا از مقر انتزاع نماید و نزد خود نگهدارد ، تا مالکش معلوم شود یا مقرله از اقرار خود برگردد ، و یا اینکه حاکم کتاب را نزد مقر بگذارد تا مالک آن پیدا شود یا خود مقر از اقرار خویش رجوع کند و مقرله را تصدیق نماید که در این صورت این تصدیق از وی پذیرفته میشود ، زیرا مقر در اقرار خود منازعی ندارد و میتوان گفت که در ابتدا مطلب در خاطرش نبوده و اکنون بخاطرش آمده است . آنچه گفته شد در خصوص موردی است که مقر « مقربه » (مثلا کتاب) را تعیین کند ، اما اگر « مقربه » را که ابتدا مجهول بوده است ، تعیین نکرد و نسبت به آن ادعای جهل نمود ، این ادعا را از وی میپذیرند . در این صورت باید بین مقر و مقرله مصالحه به عمل آید .

۵- اقرار برای مجهول

هر گاه مقر بگوید این کتاب یا از زید است و یا عمرو ، این اقرار را ، اقرار برای مجهول میگویند و در این حال دو وجه وجود دارد .
الف آنکه وقتی از وی « تعیین » اسرا مطالبه کنند ، یکی از این دو را مالک آن مال تعیین نماید .

ب- آنکه پس از مطالبه به تعیین نپردازد و یا نتواند تعیین کند .

(۱) خواه شئی ، عینی باشد و یا دینی ، حتی باشد ، یا مالی .

در صورت اول مال را به مقرله میدهند زیرا مقر ذوالید است و اقرار ذوالید نافذ است. در این هنگام اگر کسی ادعا کند که «مقربه» از آن من است چون مقر ذوالید محسوب میگردد و مدعی خارج میباشد دعوی، حکم دعوی خارج بر ذوالید را پیدا میکند یعنی ذوالید باید سوگند یاد کند و مدعی خارج باید اقامه بینه نماید و اگر بینه نداشت، حق دارد مقر را سوگند دهد، که نمیداند مال از آن مدعی است، و چنانچه مقر در این امر اصرار ورزد که مال از آن مقرله است مدیون مدعی نخواهد بود. اما اگر از اقرار خود برگردد، نمیتواند مال را از دست مقرله خارج سازد بلکه مقر به همچنان درید مقرله میماند و در صورتیکه مقر به قیمی باشد باید قیمت را بعنوان غرامت به شخص ثانی بپردازد و اگر مقر به مثلی باشد مثل آنرا به وی بدهد، زیرا مقر با اقرار اول خود بین مقرله دوم و مقربه حائل گردیده است و مانند آن است که مال مقرله دوم را تلف کرده باشد که باید خسارت آنرا بپردازد. غرامتی را که مقر در این صورت بپردازد در اصطلاح «بدل حیلوله» میگویند. اکنون اگر مقرله اول خود مقر را تصدیق کند و بگوید مقر به از آن شخص دوم است، باید مال «مقربه» را تحویل وی دهد، و در این صورت غرامتی به مقر تعلق نمیگیرد. در صورت دوم (یعنی اگر مقر نتواند مالک واقعی را تعیین کند) مقربه مردد بین دو مالک میشود که هیچکدام نسبت به آن ذوالید نمیباشند و در واقع، هر دو نسبت به عین مدعی میشوند و حکم متداعیین را پیدا میکنند. در این مورد اگر هر دو آنها مقر را در عدم علم تصدیق نمایند، حکم به سوگند وی نمیشود. اما اگر مدعی شدند که مقر میداند «مقربه» از آن کدامیک از ایشان است، میتوانند وی را سوگند دهند، در این صورت نمیتوان عین را بهر دو داد زیرا یقیناً مال هر دو نیست، و مقر نیز اقرار نکرده است که مال یکی از ایشان است، پس باید «مقربه» به حاکم تحویل گردد تا نسبت به آن تصمیم مقتضی اتخاذ نماید.

چند مسأله

۱- انکار پس از اقرار

انکار پس از اقرار مسموع نیست، زیرا اقرار اشاره است برای ثبوت «مقربه» و انکاری که پس از آن واقع میشود با اشاره بودن آن سازگار نیست. به تعبیر دیگر مقتضای اصالة الظهور آنستکه ظاهر هر لفظ و کلامی حجت است، و رفع ید از آن بدون دلیل جایز نیست و دلیلی

بر عمل بانکار پس از اقرار اقامه نشده است. مضافاً اینکه، همانطور که بنای عقلا بر عمل باقرار است، بنای عقلا بر عدم توجه بانکاری هم هست که پس از اقرار بوجود میآید. تنها نکته قابل توجه در اینجا آنست که وقتی زانی و یا زانیه چهار بار اقرار به زنا کنند، اینگونه اقرار موجب رجم و قتل است. اما در موردیکه پس از اقرار مذکور انکار نمایند این انکار موجب سقوط رجم و قتل میشود و حاکم شرع مکلف است که حکم به جلد (شلاق) نماید.

۲ - اقرار و شاکی خصوصی

آیا اقرار در صورتی نافذ است که شاکی خصوصی وجود داشته باشد؟ مقتضای اطلاق قاعده اقرار این است که نفوذ اقرار اختصاص بموردی ندارد که در مقابل مقرر شاکی و مدعی وجود داشته باشد، بلکه اگر شخصی اقرار به مال یا حقی نماید، اقرارش نافذ است چه در معترض دادگاه و یا دادسرا باشد و چه نباشد، خواه کسی علیه مقرر ادعائی کرده و یا نکرده باشد. دلیل این مطلب آنستکه اقرار اماره است و اماره بودنش نیز مطلق است و دلیلی هم وجود ندارد که اقرار باید در محکمه و یا پس از شکایت شاکی باشد. بنابراین اگر شخصی بگوید که من از زید شنیدم که میگفت بدیهکار عمرو هستم زید محکوم به اقرار خود میباشد.

۳ - اقرار در دادسرا

بعضی معتقدند که در حقوق الله متهم باید در دادگاه اقرار نماید. مثلاً اگر زنی یا مردی در دادسرا چهار مرتبه اقرار نماید، ولی در دادگاه انکار کند، رئیس دادگاه کیفری نباید به اقراری که متهم در دادسرا نموده است ترتیب اثر بدهد و استدلال میشود که: اقرار باید نزد حاکمی باشد که میخواهد انشاء حکم نماید. چون در بعضی از روایات آمده است: «إذا اقر عند الامام» و مستفاد از تفسیر اقرار به «عند الامام» آنستکه اقرار نزد غیر امام معتبر نیست، لیکن این استدلال فاقد وجهت علمی و شرعی است، زیرا اولاً مفهوم از «امام» مطلق حاکم و قاضی است و در دادسرا نیز «اقرار» «عند الامام» صدق میکند و کلمه امام فقط اختصاص به قاضی منشی حکم ندارد. ثانیاً دلالت روایت بر عدم اعتبار «اقرار عند غیر الامام» از باب دلالت مفهوم لقب است و مفهوم لقب ضعیفترین اقسام مفهوم است و قابل اعتبار عرفی و شرعی نیست. ثالثاً دلیل بر حجیت اقرار سیره عقلا است و عقلا اقرار را به ماهو اقرار حجت میدانند و برای آن قائل به خصوصیتی نمیباشند. مگر آنکه دلیل معتبری وجود داشته باشد که اقرار باید «عند الامام» باشد و چنین دلیلی هم نیست. و اقصی دلیلی که میتواند،

دلیل باشد همان روایت است که گفتیم دلالتش از باب مفهوم لقب است و مفهوم لقب همچنانکه در اصول محقق شده است نمیتواند مورد استناد واقع شود. در واقع تقيید به «عندالامام» برای آن بوده است که در زمان مدور روایت، غالباً «اقرار عندالامام» بوده است، نه آنکه برای چنین اقراری خصوصیتی وجود داشته است. کوتاه سخن آنکه عرف از «عندالامام» خصوصیت را در نمی‌یابد و قید را بر مفهوم حمل نمی‌کند.

* *
*

